روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

یکشنبه • ۱۵ مهر ۱۳۹۷ • ۲۷ محرم ۱۴۴۰ • ۷ اکتبر ۲۰۱۸ • سال شانزدهم • شماره ۳۲۶۱ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۵۲ • اذان مغرب ۱۷:۵۸ • اذان صبح‌فردا ۴:۴۱ • طلوع آفتاب ۶:۰۵

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

میدون و سوفیا

ملت مشکل حل‌کن وارد می‌شوند

پوریا عالمی

● «ملت ما از مشکلات عبور می‌کند و ریال ایران به معتبرترین پول منطقه‌ای تبدیل می‌شود»

این جمله را به نظر شما کی گفته است؟

۱- یکی از شهروندان که زیر بار ریال زاییده است.

۲- یکی از شاگردان کلاس اول ابتدایی مدرسه شکوفه‌ها.

۳- یکی از شهروندان عزیز چند لحظه پیش از مرگ، درحالی‌که با دیدن اجاره‌خانه و قبض برق و خرج دانشگاه بچه‌هاش و پول شلوار لی پسرش سکته کرده است.

۴- یکی از نویسندگان داستان‌های علمی‌تخیلی.

۵- یکی از نویسندگان استندآپ کمدی برنامه خندوانه.

۶- محسن رضایی.

جمله‌سازی

چرا مسئولان ما طوری حرف می‌زنند که انگار توی مدرسه بهشان گفته‌اند با «نعلبکی» جمله بسازند؟

مثلا به محسن رضایی گفتند با «عبور» و «ریال» جمله بساز، جمله بالا به ذهنش رسیده.

سؤال اساسی

اصولا چرا مسئولان باید «مشکل» درست کنند - در اینجا ریال را تبدیل به شیء کم‌ارزشی کنند - اما «مردم» باید از مشکلات عبور کنند؟

جمع‌بندی: سوفیا... عشقم... بعضی از سیاست‌مداران مثل باباهایی هستند که نگاه‌شان به زن ابزاری و عقب‌افتاده است و به همسر می‌گویند زاییدی باید خودت بزرگش کنی. انگار خود این اساتید برگ چغندر بوده‌اند.

عاشق چغندر تو؛ میدون دوم.

کارتون خواب

ایرنیوسز پارزیسزک

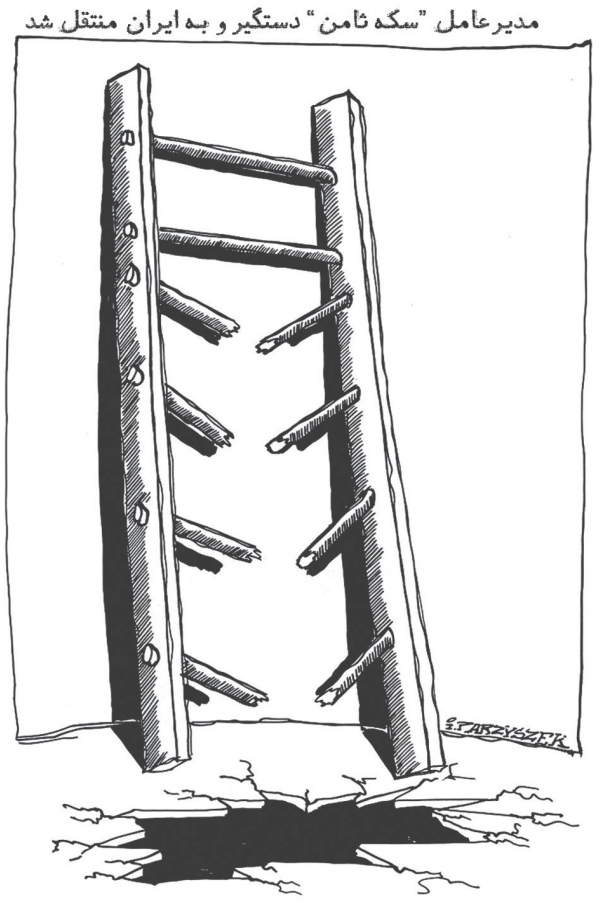

مغز اجتماعی-۳۷

گوسفند هم مغز دارد!

عبدالرحمن نجل‌رحیم

مغزپژوه

«...میگن اگه چوپون نباشه گوسفندا تلف میشن یا گم میشن یا گرگ بهشون میزنه یا از گرسنگی می‌میرن، چون مغز ندارن. هرکسی که مغز نداره به چوپون احتیاج داره، یه چوپون دلسوز. چوپون حکم پدر گوسفندا رو داره. آدم بدون پدر هیچی نیست...».

این روایتی است که فیلم «مغزهای کوچک زنگ‌زده» یا با اسم بامسماتر انگلیسی «گوسفندوارگی- SHEEPLE» از هومن سیدی با آن شروع و پایان می‌گیرد. این فیلم درباره گروه بزهکاری است که در حلبی‌آبادی در جنوب شهر تهران مشغول ساخت و پخش مواد مخدر صنعتی (شیشه) هستند. شکور (فرهاد اصلانی) مسئول گروه، بچه‌های بی‌پدر را زیر پروبال خود می‌گیرد و آنها را مانند گوسفندهایی به اطاعت بی‌چون‌وچرا از خود وامی‌دارد؛ ازجمله برادرخوانده بی‌عرضه خود، شاهین (نوید محمدزاده) را. شکور، شاهین را صاحب جنم لازم برای سپردن کارها به او نمی‌داند، چون حتی نمی‌تواند گوش بچه خطاکاری را ببرد، ولی از نظر شکور، شهروز، برادر کوچک‌تر که توان خفه‌کردن خواهرش، شهره، را از روی تعصب ناموسی دارد، برای جانشینی خود لایق‌تر می‌داند. اعمال قدرت با چاشنی خشونت، جذابیت لازم برای چوپان‌شدن و به اطاعت کورکورانه‌واداشتن گوسفندوار دیگران را فراهم می‌کند، ولی آنها که گوسفندوار به اطاعت از فرامین چوپان (مسئول) خود تن می‌دهند هم مغز دارند. هیچ گوسفندی بدون مغز نیست، چون برای اینکه از چوپان اطاعت کنند به مغز احتیاج دارند، ولی مغزهایی دارند که به اطاعت کورکورانه از چوپان عادت کرده است. جدیدا در پژوهشی در دانشگاه آرهوس دانمارک نشان داده شد آدم‌هایی که بدون چون‌وچرا فرامین بالاتر را می‌پذیرند و گوسفندوار از آنها اطاعت می‌کنند، بخشی از مدارهای مغزی در بخش پیش‌پیشانی مغزشان متفاوت کار می‌کند. همان‌طوری که مغز پیش‌پیشانی افرادی را که دیگران را گوسفندوار دنباله‌رو خود می‌خواهند و خود را چوپان گله تصور می‌کنند و هیچ نقد و نظری از سوی زیردستان خود را برنمی‌تابند نیز بخش پیش‌پیشانی مغزِ متفاوت در کارکرد دارند و می‌توانند گروهی را مجذوب رفتار و کردار خود کنند.

در فیلم «مغزهای کوچک زنگ‌زده»، با وجود تأثیرگذاربودن مهارت‌های فیلم‌سازی که هومن سیدی آنها را به رخ تماشاچی فیلم خود می‌کشد و تلاش ارزشمند او در فضاسازی‌های دوست‌داشتنی سینمایی‌اش، متأسفانه فیلم او از تناقضات آشکار معنایی و مفهومی رنج می‌برد و پیوستار درونی مخدوشی دارد. شاهین، برادرخوانده شکور که بار معنایی فیلم را بیشتر از دیگران بر دوش می‌کشد، معلوم نیست که طبق تقسیم‌بندی اولیه فیلم‌ساز، مغز دارد و در دسته چوپان‌هاست یا مغز ندارد و در دسته گله گوسفندان است. در آغاز فیلم، شاهین را شخصیتی کمی با رفتار یک عقب‌مانده ذهنی با شیطنت‌های خاص سرکش و بی‌خیالانه می‌بینیم که نوعی تیک حرکتی هم دارد که دائما موی خود را روی پیشانی می‌کشد تا چیزی را از نظر دیگران پنهان کند. بعدها در جریان فیلم می‌فهمیم آنچه را که شاهین در پی پنهان‌کردن آن است داغی است که بر پیشانی دارد. در اوج بحران در ضمن آشکارشدن برادرخواندگی شاهین، داغ بر پیشانی‌اش معنا پیدا می‌کند و معلوم می‌شود او نیز در جرگه گوسفندهای بی‌پدر چوپان است. تغییر شخصیت و رفتار شاهین و نافرمانی‌اش، اشتیاق او در قرارگرفتن در سطح چوپانان از یک طرف و از طرف دیگر احساس ناتوانی‌هایش او را به صورت شخصیت امتزاجی گوسفند ـ چوپان درمی‌آورد که از نظر بیانیه اولیه فیلم معلوم نیست در کدام طرف معادله قرار دارد و تناقض منطق پشت فیلم از نظر محتوایی نیز در این نکته نهفته است. به‌عبارتی به نظر می‌رسد فیلم‌ساز تمامی تلاش خود را صرف اجرای بی‌نقص پروژه فیلم‌سازی با جاذبه‌های تکنیکی جلوه‌های ژانری فیلم خود کرده و سررشته مفهومی فیلم را وامی‌گذارد و تنها به ترکیب زیبایی‌شناسی ساختاری دل خوش می‌کند. شاهین گوسفند است یا چوپان، اگر گوسفند- چوپان است مغز دارد یا ندارد؟ اگر مغز دارد چگونه مغزی دارد که فراتر از مغز چوپان موقعیتی خودآگاهانه و روشنفکرانه و مطلع پیدا می‌کند؟ آیا پنهان‌نکردن داغ بر پیشانی با موهای جلوی سر برای شاهین کافی است که مغز پیش‌پیشانی او به ناگهان رشد کرده و متفاوت عمل کند؟ آیا فهمیدن اینکه پدر نداشته و برادر واقعی شکور نیست برای چنین تحولی کافی است؟ یا برعکس او می‌بایست خود را در صف گوسفندان و فاقد توانایی‌های چوپانی بیابد؟ بنا بر پیشرفت روایت فیلم، گوسفندواره‌ها نیز امکان دارد مغز داشته باشند و مغز رشدیافته پیش‌پیشانی‌شان در شرایطی چنان به کار بیفتد که خود را از زیر یوغ چوپان آزاد کنند، ولی فیلم به سؤال‌های جدی پاسخی نمی‌دهد. آیا شاهین که در بسیاری موارد، مانند شکور عمل می‌کند، می‌تواند شاهین انتهای فیلم باشد؟ این وجدان برتر بیدارشده از کجای مغز رشدنیافته شاهین برمی‌خیزد که تعصب را کنار می‌گذارد و علیه رفتار خودش شورش می‌کند، خواهرخوانده‌اش را فراری می‌دهد و تشکیلات برادرخوانده‌اش را لو می‌دهد؟ با درنظرگرفتن این واقعیت که رهایی از تناقض بنانهاده‌شده، مستلزم وانهادن دوگانه‌پنداری در جهان‌بینی اولیه چوپان و گله در بیانیه ادعایی اولیه و انتهایی فیلم است، به‌ویژه اینکه امروزه می‌دانیم که درجات گوسفندوارگی یا چوپان‌مسلکی در انسان هر دو به مغز نیاز دارد؛ تنها تفاوت کشف‌شده در نحوه فعالیت مدارهای پیش‌پیشانی مغز است. با درنظرگرفتن نکات ذکرشده، به نظر می‌رسد که رویارویی و مبارزه با واقعیت رابطه چوپان و گله در اجتماع انسانی نیاز به نگاهی عمیق‌تر و جست‌وجویی واقع‌بینانه‌تر دارد.

پیاده‌رو

پارادوکس آب و الماس

مریم مطلبی: آیا تا به حال این سؤال را از خود پرسیده‌ایم که آب ارزشمندتر است یا الماس؟ این سؤالی آشناست ولی در زندگی روزمره چند روز بدون آب می‌توانیم زنده بمانیم؟ تقریبا چهار روز! چند روز بدون الماس؟ همه عمرمان. این‌طور نیست؟ پس چگونه است که قیمتی بسیار بالاتر از آب، بر الماس می‌گذاریم؟ این سؤالی است که در بسیاری از موارد در زندگی روزمره‌مان می‌تواند کاربرد داشته باشد. باغات و درختان سرسبزمان باارزش‌تر بوده‌اند یا برج‌ها و ساختمان‌هایی که با قطع آنان بنا کرده‌ایم و مانند قارچ روییده‌اند. دریاچه ارومیه قیمتی‌تر و باارزش‌تر بوده است یا مصرف آب آن برای کشت اقلامی با مصرف بالای آب و سودی کوتاه‌مدت؟ آیا کاشت سیب (هر کیلو ۷۰۰ لیتر آب) و چغندر و مصرف میلیاردها مترمکعب آب نواحی دریاچه ارومیه، سود و حتی عدم زیان ما را در بلندمدت در نظر داشته است؟ میزان صادرات سیب ما در چهارماهه اول سال نسبت به سال گذشته حدود ۱۰ برابر افزایش یافته است.

اینجاست که جای مفهوم توسعه پایدار خالی است و توجه به آن ضروری. بر کسی پوشیده نیست که دانش بشر با گذشت زمان وسیع‌تر شده و باورهایی که زمانی تزلزل‌ناپذیر می‌نمود، دستخوش تغییر می‌شود. زمانی ما جایگاه سوم در صادرات هندوانه را داشتیم و زمانی کاشت و صادرات هندوانه (۵۲۰ هزار تن سه‌ماهه نخست سال) به کشورهای حاشیه خلیج‌فارس را سودده می‌دانستیم و البته همچنان می‌دانیم. چراکه میزان پول به‌دست‌آمده را ملاک سوددهی قرار داده‌ایم، بدون توجه به اینکه به‌ازای آن معادل ۲۶ میلیارد مترمکعب آب فقط در سه‌ماهه اول سال از کشور صادر شده؛ کشوری که ۷۰ درصد آن خشک و ۳۰ درصد آن در نواحی نیمه‌خشک قرار دارد و از تغییرات اقلیمی و توسعه ناپایدار رنج می‌برد. این نکته‌ها خود مثالی غم‌انگیز از این امر (ارزش‌گذاری اشتباه) است. با توجه به قیمت پایین صادرات هندوانه می‌توان به عبارت دیگر گفت که ما آب را به قیمت بسیار ناچیزی صادر کردیم؛ در جایی که خود بر سر سهم‌آبه خود با کشورهای همسایه مشغول چانه‌زنی هستیم. به‌عبارتی دیگر، ما ارزشی بیشتر برای پول به‌دست‌آمده از این امر در مقایسه با آب ازدست‌رفته قائل شده‌ایم. می‌توان گفت ارزش‌گذاری‌ای که روی منابع آبی و آب کرده‌ایم، بسیار پایین‌تر از ارزش واقعی آن است.

ولی آیا همیشه مشکلات، ما را به سطحی بالاتر از آگاهی رهنمون نمی‌کنند؟ این زمان در تاریخ ما می‌تواند زمانی باشد که مشکلات عدیده محیط‌زیستی ما را به سمت بالاتری از آگاهی در زمینه محیط‌زیستمان و تعمیق رابطه‌مان با آن هدایت کند. نه با این قصد که روشنفکر جلوه کنیم، بلکه اگر می‌خواهیم به بقایمان ادامه دهیم زیرا بدون برخورداری از سرویس‌های غیرقابل تولید محیط زیست که شامل آب، خاک و هواست، قادر به ادامه حیات نخواهیم بود. شاید غلوآمیز و بزرگ‌نمایی بیاید ولی آیا روستاهای خالی‌شده از سکنه در سیستان‌وبلوچستان، آذربایجان، اصفهان، خراسان‌جنوبی و بیش از هزاران نفر پناهنده محیط‌زیستی نشانگر نیاز به تفکر مجددمان در ارزش‌گذاری‌هایمان نیست؟ با این آگاهی که قطع درختانمان به معنای قطع سیستم فیلتر هوا، تعدیل‌کننده دمای هوا، تثبیت‌کننده رطوبت هوا و خاک و تثبیت‌کننده خاک است، آیا ارزش‌گذاری‌مان روی فضای سبز درست و آگاهانه است؟

این سؤالی است که ما در موارد بسیاری باید از خود بپرسیم. از به‌اصطلاح سوددهی صنایع اتومبیل‌سازی‌مان گرفته تا صنعت ساخت‌وسازمان و به‌طورکلی بدون درنظرگرفتن حال و روز منابع‌مان قبل و بعد از تولید، بیش‌ازبیش به کلاپس محیط‌زیستمان نزدیک می‌شویم. فرهنگ‌سازی اقشار مختلف جامعه از تولیدکننده تا مصرف‌کننده در مورد ارزش منابع محیط زیستمان و از همه مهم‌تر ترسیم اثرپذیربودن زندگیمان از رفتار ناآگاهانه‌مان نسبت به محیط زیست از مواردی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

زیر آسمان

تهران؛ زیباروی زشت‌رفتار

تهران، گذشته و خاطراتش را سال‌ها پیش احمد مسجدجامعی در تهرانگردی‌هایش معرفی کرد. او هر جمعه همراه با عده‌ای از علاقه‌مندان به مناطق مختلف تهران می‌رفت و داستان‌هایش را بیان می‌کرد. این روند ادامه داشت تا سال ۹۵ که روزی به‌عنوان «روز تهران» در شورای شهر تهران تصویب شد؛ روز ۱۴ مهر. در اولین سال انگار ماجرا چندان جدی نبود، برنامه‌ای برای آن در نظر گرفته نشد، آن‌طور که رئیس انجمن مفاخر معماری ایران در نشستی به آن اشاره کرد. تهرانی که به گفته ناصر تکمیل‌همایون، پژوهشگر، پس از ۲۰۰ سال به‌جای چندبرابرشدن، جمعیتش ۳۰۰ برابر بیشتر شده است. حتی آن زمان بی‌زمین‌ها و بی‌خانمان‌ها به تهران می‌آمدند تا شاید زمینی به آنها برسد. اما تهران دیروز، تهران زیبایی بود با باران پاییزی و هوای صاف و ابرهای زیبایی که در آسمان این‌طرف و آن‌طرف می‌رفتند. شعاری که برای روز تهران در نظر گرفته شده بود «تهرانِ ایرانیان» بود و با شعار «تهران با تو» تورهای تهرانگردی ویژه شهروندان و خانوادهٔ شهدا برگزار شد. بلیت سینماها در این روز نیم‌بها بود و چه خوب که انجمن سینماداران به اعضای شورای شهر یادآوری کرد که بهتر است سینماهای قدیمی بهسازی شوند و ماندگار. اما واقعیت این است تهران برای هر تهرانی شکل خاص خود را دارد. برای تهران هزاران خواسته می‌توان داشت؛ تهرانی که می‌تواند یک ایران کوچک باشد، تهرانی که بیش از ۴۰۰ کتاب درباره‌اش نوشته شده است، تهرانی که محلاتش از «سنگلج»، «عودلاجان» و «چاله‌میدان» تا شمیران و ده ونک و... برای هرکس یاد و خاطره‌ای دارد و در فیلم‌ها و داستان‌ها یادش ماندگار شده است. اما راه رسیدن به تهرانی که باید باشد، خیلی دشوار است. هر شهروند تهرانی از صبح که بیدار می‌شود با هزاران اتفاق مختلف سروکار دارد تا به خانه باز می‌گردد؛ از سروصدای ساختن ساختمان‌ها و بناهای جدید، از آماده‌نبودن خیابان‌های تهران برای عبورومرور معلولان، از کافی‌نبودن امکانات حمل‌ونقل شهری، از بی‌قانونی در نرخ تاکسی‌ها، از متروهای شلوغ، از ترافیک و ترافیک و ترافیک، از نگرانی درباره خیابان‌ها و نامناسب‌بودنشان به موقع باران و برف، از زشت‌بودن سردرها، از ناراحتی برای موزه‌ها و آثار تاریخی تهران که در حال ازبین‌رفتن هستند، از خانه‌ها و بناهایی که هر روز خبری درباره نابودی‌شان منتشر می‌شود و درخواست دخالت اعضای شورای شهر برای باقی‌ماندنشان می‌شود و... . اما همین تهران دودآلود آذرماه و ترافیک‌های وحشتناکش، در کنار روزهای زیبای بهاری و پاییزی‌اش، برای هرکسی که بخواهد چندسالی از آن دور باشد، پر از عاشقانه است. شاید باید در گوشه ذهنمان جایی را برای تهران باز کنیم تا همراهش شویم، زیبایی‌هایش را ببینیم و برای رفع زشتی‌هایش گام‌های کوچکی برداریم.

دور دنیا

جیمز باند تغییر جنسیت نمی‌دهد!

ظاهرا تهیه‌کنندگان فیلم‌های مشهورترین جاسوس دنیا آن‌قدر که روی جنسیت او تأکید دارند، در مورد نژادش حساسیت ندارند. باربارا بروکولی، تهیه‌کننده مجموعه فیلم‌های جیمز باند، شایعات اخیر درباره ساخته‌شدن یک فیلم جیمزباندی را که قهرمان نقش اول آن یک زن باشد به‌شدت رد و تأکید کرد این اتفاق هرگز نخواهد افتاد. البته بروز این شایعه در اصل به‌خاطر اظهارات سال گذشته این خانم تهیه‌کننده بود که در مورد تغییرات مجموعه اعلام کرده بود «همه‌چیز ممکن است» و به‌این‌ترتیب او مجبور شد بگوید که «همه‌چیز» هم ممکن نیست. باربارا بروکولی ۵۸ ساله که دختر کابی بروکولی، تهیه‌کننده فیلم‌های قدیمی جیمز باند است، تأکید کرد نقشی که برای یک مرد نوشته شده است، باید مرد بماند. «باند مرد است. یک شخصیت مذکر است و همین خوب است. ما مجبور نیستیم یک شخصیت مرد را به زن تبدیل کنیم. فقط بیاییم شخصیت‌های زن بیشتری خلق کنیم و داستانی بسازیم که درخور آن شخصیت‌های زن باشد». خانم بروکولی که مادرسالار طولانی‌ترین و سودآورترین مجموعه جاسوسی سینما محسوب می‌شود، سال گذشته در پاسخ به اینکه آیا ممکن است نقش مأمور ۰۰۷ را یک بازیگر سیاه‌پوست ایفا کند، گفته بود: «همه‌چیز ممکن است. این فیلم‌ها بازتاب روحیات زمانه هستند و ما همیشه سعی می‌کنیم نگاه وسیع‌تر و دست بازتری داشته باشیم». بحث درباره تغییر نژاد احتمالی شخصیت جیمز باند که تاکنون همیشه بازیگران سفیدپوست بریتانیایی نقش او را در سینما ایفا کرده بودند، بعد از تردید در مورد ادامه بازی دنیل کریگ پس از بیست‌وچهارمین فیلم این مجموعه با عنوان «اسپکتر» که در سال ۲۰۱۵ روی پرده رفت، بالا گرفت.